تصوف و منشأ آن در اسلام

وجود مهربانی و دلسوزی بحال ملّت بدبخت خود از سیاست کناره گرفته‏ و پی کار خود بروند ایندفعه این آقایان فریادکش مشروطیّت و وطن‏پرستی‏ که در محافل و جراید حنجرهء خود و صماخ دیگران را پاره میکردند و روضه‏خوان و جان‏نثار وطن بودند قلب ماهیّت کرده درست منقلب بعکس‏ حالت اوّلی میشوند یعنی مانند انقلاب عشق بعداوت مفرط در بعضی موارد عشق مجنونانهء وطن‏پرستی و سیاست‏بازی آنان نیز نه تنها به بیقیدی و سردی‏ بلکه بدشمنی با وطن خود و هرآنچه ایران و ایرانی است منقلب میشود و پس‏ از آن اگر سیر باشند درصدد هجرت از ایران برآمده و زبان بطعن و تحقیر وطن خود میگشایند و اگر گرسنه و یا طمّاع باشند دوباره داخل‏ بعضی کارهای عمومی میشوند ولی محض کسب منفعت و بامید قدرت بر ترک‏ وطن و هجرت در آینده.بیک کلمه بگوئیم بعضیها از این قبیل مردم واقعا و درست دشمن زاد و بوم خود میشوند.بدبخت خاک و قوم ایران که‏ سرجنبانهای بالنّسبه بیدارش باستثنای خیلی کم و معدودی یا«سیاست‏چی» هستند و یا اقلاّ بیقید. ما در عین آنکه از افراط آنهماک در سیاست و مضرّات روش طبقهء پیشه‏ور«سیاست‏چی»ها و«وطن‏چی»ها و«مشروطه‏چی»ها شکایت‏ کرده و میکنیم و مجاهدات آنانرا ولو بنیّت خوب و بیغرض و سائقهء وطن‏ دوستی هم باشد چون در راه مستقیم و اساسی تمدّن و آبادی مملکت و نجات‏ حقیقی نیست کم‏اثر و بی‏ثمر میدانیم بیقیدی مطلق و نفرت از هرگونه مساعی‏ عاید بخیر عامّه را هم تقبیح میکنیم و ضرر رواج این مسلک را بر هیئت‏ اجتماعی بیشتر از آن یکی میدانیم چنانکه در شمارهء 11 سال گذشتهء کاوه‏ صریحا و شدیدا در ردّ و تقبیح این حالت عجیب که آنرا بخاصیّت روحانی‏ انقلاب عشق در صورت بیوفائی معشوق به بغض و خصومت شدید بیان‏ و توضیح توان نمود سخن رانده شده و از آنجمله چنین گفته شده بود: «...اینست بزرگترین بدبختی ایران و بالاترین‏ تمام بدبختیهای تصوّرپذیر و اینست بزرگترین اسباب نومیدی.وقتیکه‏ اهل سواد و نخبهء یک قومی یا کوته‏نظر و بیخبر و عوّام باشد بحدّی‏ که جنگ عمومی دنیا را سر معدن فیروزهء نیشابور پندارد و معتقد تمدّن‏ اروپائی نشود و یا واقف باوضاع عالم ولی دشمن خاک خود و یا متنفّر از آن باشد آیا امید نجات و اصلاحی برای آنقوم باقی میماند؟دستهء اوّل میخواهد زندگی پست و کثیف و ذلیل را با فقر توأم و از خوشگذرانی محروم است نگاهداشته و خاک خود را مانند مزبله و منجلاب گذاشته و فقط از استقلال آن مدافعه کند دستهء دوّم میخواهد خود از خوشگذرانی و عیّاشی فرنگ متمتّع شده و آنچه ممکن است دیگران را بترک«وطن‏بازی»دعوت کرده و آنانرا بمسلک خود ارشاد کند. یکی از ایندو دسته مثل آن پدر و مادری که یک طفل علیل و بدگل و کچل و ناخوش و کثیف و جاهل داشته باشند و باصرار غریبی‏ معتقد آن باشند که بچّهء ایشان از بچّهء همسایهء متموّل سالمتر و خوشگل‏ تر و نظیف‏تر و با تربیت‏تر و زیباتر و بهتر است و دستهء دیگر مانند پدر و مادر دیگری است که عینا بهان ترتیب طفلی داشته باشند ولی‏ خوبی و قشنگی بچّهء همسایه و بدبختی بچّهء عزیز خود را فهمیده و قبول‏ داشته باشند منتها بجای اینکه این اقرار محرّک آن شود که طفل‏ خود را معالجه کرده و لباس تمیز و قشنگ پوشانیده و تربیتش کنند فرزند خود را بکوچه دور انداخته و بچّهء همسایه را بفرزندی خود بردارند.اگر در میان ایندو جمع غیر طبیعی که هر دو عجیب و منفورند قیاسی باید کرد باز بالنّسبه آن پدر و مادر احمق اوّلی بر والدین بی‏وجدان‏ دوّمی ترجیح دارند. از همه ذکر شد واضح دیده میشود که ما هیچوقت مردم‏ بیدار و آزادیخواه مملکت را دعوت به ترک رسم و راه نوع‏پرستی نکرده‏ایم‏ و فقط انچه راجع به افراط در سیاست‏بازی(بمعنی اخصّ)و«کابینه» سازی گفته‏ایم محض دعوت براه صحیح‏تر و مؤثّرتر خدمت بوطن بوده‏ از قبیل تعلیم عمومی و ورزش بدنی و ترک تریاک و آلکل و غیره و این‏ نصایح نباید سوء تفسیر شود باینکه ما انقلاب سیاسی ایرانرا«غلط» دانسته‏ایم و یا«مداخله در سیاست دولت»را بیمعنی شمرده و خواسته‏ایم‏ که سیاست و عقل ادارهء مملکت باز در گلستان منحصر و مستقّر باشد لاغیر.

تصوّف و منشأ ان در اسلام

یکی از خیالاتی که هزار سال بیش است در مشرق زمین و خصوصا ممالک اسلامی و بالأخصّ در ایران رواج زیاد داشته تصوّف است که تقریبا اغلب حکما و شعرا و ادبا و علمای ایران و شاید توان گفت تمام ارباب ذوق‏ و معرفت این کشور و آنها که پایهء فهم و معرفت و خیالاتشان از عوّام معمولی‏ اندکی یا بسیار بالاتر بوده کم‏وبیش سالک این طریقت یا مایل باین مشرب‏ و خیالات بوده و چه فقط اصول و اساس علمی آن تصوّرات در عقاید فلسفی آنان تأثیر داشته و چه هم اصولا و هم عملا سالک راه تصوّف بوده‏اند. در واقع میتوان گفت تصوّف بمعنی اعمّ فلسفهء ایران بعد از اسلام بود و حکمای مشّائی و پیروان حکمت طبیعی و ریاضی و علمای علم طبّ اگرچه‏ اغلب وجود داشته‏اند ولی هم معدودی بوده‏اند و هم حوزهء محدودی داشتند و عقاید آنها در اساس خیالات فلسفی مشرقیان تأثیر مهمّی نداشته و غالبا عقیدهء تصوّف یعنی این طرز تفکّر در حقایق عالم و اشیاء و این نوع‏ تصوّرات اساس فلسفهء و حکمت و اخلاق عمومی بوده و بدرجه‏ای که این‏ طریقهء فلسفی را عرفان نامیده‏اند.از حکمای اشراقیّین قرون اولای اسلام‏ و متألّهین قرون متأخّر گرفته تا مشایخ بزرگ صوفیّه و پیران طریقت‏ قدیم و درویشهای خانقاه و طریقتهای مختلفهء منتشرهء در ایران و عثمانی، از ابراهیم ادهم و رابعهء عدویّه و حسین بن منصور حلاّج تا غزالی و محیی‏ الدّین عربی و ملاّصدرا و خواجه حافظ و جلال الدّین رومی و عمر بن‏ الفارض همه در شاخهای مختلف این ریشهء بزرگ که آنرا بطور عموم‏ تصوّف اسم توان داد سیر کرده‏اند.لهذا دانستن اصل و منشأ این طریقه‏ که در میان مسلمین و بخصوص در ایران انتشار وسیعی دارد و از عهد قدیم دورهء اسلامی تا امروز همه وقت در همهء بلاد اسلام بدون فرق‏ مذهب مراکز ارشاد و اقطاب هدایت داشته بیفایده نیست.

در این زمینه بعضی از علمای فرنگ تحقیقاتی نموده و رسائلی نوشته‏اند.ما در نظر داشتیم همین موضوع را از روی تحقیقات این علمای متخصّص تتبّع‏ نموده و شرحی در این باب در کاوه درج کنیم.در این ضمن دیده شد که علاّمهء تحریر استاد برون در کتاب معروف خود موسوم به«تاریخ‏ ادبی ایران»فصلی جامع و محقّقانه آورده و خلاصهء تحقیق خود دیگرانرا بطور سهل درج نموده لهذا بهتر از آن ندیدیم که باجازهء استاد محترم قسمتی از آن فصل را که بموضوع و عنوان این مقاله متناسب است یکی‏ اختصار در اینجا ترجمه کنیم.استاد معظّم‏له گوید: «اگرچه نشوونمای کامل آن طریقهء عرفان که مبنی بر وحدت وجود و حکمت الهی و عقیدهء معنوی است و در میان مسلمین بتصوّف معروف‏ است بالنّسبه چندان قدیم نیست لکن این طریقه همان وقت که کتاب‏ الفهرست ابن النّدیم تألیف شده است(سنه 377)مدّتی بوده که یک‏ طریقهء مدوّن و مقرّر و معروفی از عقاید و خیالات بوده است.باین‏ جهت آشنا شدن باین طریقه برای فهم و درک معانی اشعار فارسی عموما و حتّی بعضی از اشعار متقدّمین شعرای فارسی که پیش از زمان سنائی‏1 و عطّار2و جلال الدّین رومی‏3بوده‏اند ضروری است.شیخ ابو سعید بن ابی الخیر4که رباعیّات او موضوع یکی از رساله‏های نفیس‏ دکتر اته است و برای ترجمهء حال او از همّت استاد ژوکوفسکی مآخذ فوق‏ العاده زیاد در دست داریم شاید اوّلین شاعر صوفی خالصی است که آثارش‏ تا امروز باقی مانده.ولی تأثیر و نفوذ تصوّف را در تحریرات بعضی از معاصرین او و حتی پیشینیانش نیز توان دید. برای لفظ«صوفی»در ازمنهء مختلفه چندین وجه اشتقاق تصوّر کرده‏اند ولی حالا دیگر بثبوت پیوسته که این کلمه از لغت«صوف» مشتقّ است و مؤیّد اینوجه اشتقاق آنست که بهمان معنی در فارسی نیز«پشمینه‏ پوش»باهل تصوّف اطلاق میشود.از اوایل اسلام لباس پشمی مثل‏ کسوت مخصوصی علامت آن سادگی زندگی و اجتناب از زخارف دنیوی‏ تلقّی میشد که پیغمبر و اصحاب او شعار خود ساخته بودند چنانکه‏ این فقره از شرحی که مسعودی در مروج الذّهب در خصوص خلفای‏ راشدین مینویسد مستفاد میشود.بنابراین کلمهء«صوفی»بعدها بآنگونه مؤمنین‏ پارسا و عزلت گزینی اطلاق شد که مانند کویکرهای قدیمی انگلستان‏5 سادگی کسوت ظاهر خود را یک اعتراض صامتی بر ضدّ آلایش و تجمّلات‏ پرستی روزافزون دنیاپرستان قرار داده بودند.ظاهرا این کلمه یعنی‏ «صوفی»قبل از اواسط قرن دوّم هجرت استعمال نشده است زیرا که جامی‏ در نفحات الأنس صریحا میگوید6که این کلمه ابتدا با بوهاشم شامی که‏ یکی از معاصرین سفیان ثوری متوفّی سنه 160 بود اطلاق شد. این اشتقاق را میشود قطعی شمرد و دیگر لازم نیست چیزی بر ان افزوده شود جز آنکه بیمزه نیست اشاره باشتقاقات دیگری که بعضی بتکلّف فرض کرده‏اند بنمائیم مانند فرض ارتباط این کلمه با لفظ یونانی«سوفوس»یا کلمهء عربی«صفا» (که جامی در بهارستان آنرا تأیید میکند و در واقع اشتقاق عجیبی است) و یا باهل الصّفه از اوائل عهد اسلام.القشری‏7با کمال صراحت زمانیرا (1)در حدود 525 وفات کرده‏ (2)در سنه 627 وفات یافته‏ (3)در سنه 672 مرده‏ (4)در سنه 441 وفات کرده‏ (5)کویگرها (Quakers) یا«دوستان»یک فرقهء مذهبی هستند که به کشیش‏ و کلیسا معتقد نبوده در مجمع خودشان هر وقت یکی از خودشان بجذبه‏ای (Conceru) که‏ حسّ میکند نطق و وعظ میکند.این فرقه که ما امیدواریم در آینده مقالهءمخصوصی‏ در باب آنها در کاوه بنگاریم بهترین و با حقیقت‏ترین کلّ طوایف مسیحی است‏[ادارهء کاوه‏]. (6)صفحهء 34 چاپ ناساو لیس (Nassau-Lees) . (7)عبد لکریم بن هوازن القشیری متوفّی سنه 438 مؤلّف کتاب معروف‏ صوفیّه موسوم به(رسالة القشریّة)که در بولاق سنه 1284 طبع شده.فقره‏ای‏ که در اینجا اشاره بآن شده در نفحات الأنس جامی چاپ ناساو لیس صفحهء 31 نقل شده. که این کلمه ابتدا مستعمل شد ذکر میکند و آن کمی پیش از سنه 200 است‏ و قدیمترین نویسندهء صوفی که مؤلف کتاب الفهرست از آن خبر داشته ظاهرا یحیی بن معاذ رازی بوده(شاید بهمین جهت هم که ایرانی بوده)که وفات‏ او را در سنه 206مینویسد1.صوفی مشربان دیگری که باز هم قدیمتر بودند و خواه باین عنوان نامیده میشدند و خواه نمیشدند بهرحال اساسا صوفی‏ بودند و اخلاف آنها آنها را صوفی خوانده‏اند عبارت هستند از ابراهیم‏ ادهم(در حدود سنه 161 وفات کرده)و داود طائی متوفّی سنه 165 و فضیل عیاض متوفّی سنه 187 وزن صوفی رابعهء عدویّه که معاصر سفیان‏ ثوری سابق الذّکر بود.پس اغاز تصوّف را قریب به یقین میشود در ثلث‏ سوّم قرن دوّم گذاشت.

نظریّات مختلفه راجع باصل تصوّف

عقاید و نظریّاتی که راجع بماهیّت و اصل و منشأ تصوّف اظهار شده بهمان اندازهء عقاید راجع بوجه‏ اشتقاق خود آن کلمه متباین است.بطور اختصار آن‏ عقاید را در شقوق ذیل میتوان بیان کرد:

(1)عقیده‏ای که برحسب آن مسلک تصوّف حقیقة مظهر طریقهء تعلیم‏ سرّی و باطنی حضرت رسول صعلم است.این تصوّر عقیدهء شایع بین خود صوفیّه و سایر مسلمینی است که کم‏وبیش تمایل و محبّتی بآنها دارند و اگرچه این عقیده چندان چنگی بدل متتبعّین فرنگی نمیزند ولی هرگز آنقدرها هم فرش مهمل و بی‏اساس و مردودی نیست که اغلب در اروپا تصوّر میکنند.بدون آنکه دربارهء صحّت احادیثی که دائما صوفیه مانند سند و مأخذ عقیده و طریقهء خود ذکر میکنند(و شاید اغلب جعلی یا ضعیف است)مانند «کنت کنزا مخفیّا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف»و«کان‏ اللّه و لم یکن معه شیئی»و«من عرف نفسه فقد عرف ربّه»پر اصرار کنیم‏ باید بگوئیم که در خود قرآن نیز بعضی آیات است که مستعّدآنست که از لحاظ تصوّف تفسیر شود مانند

و ما رمیت اذ رمیت و لکنّ اللّه رمی که در موقع فتح‏ غزوهء بدر نازل شده(قرآن سورهء 8 آیهء 17).این آیه در ظاهر عبارت‏ بیش از این معنی نمیدهد که خدا بازوی مسلمین را بر ضدّ دشمنان آنها تقویت‏ کرد ولی از آنطرف خیلی تکلّف و خروج از معنی ظاهری الفاظ هم لازم‏ نیست برای اینکه از این آیه این مقصود استخراج شود که خدا فعّال مطلق است‏ و انسان نیست مگر«مانند قلمی که میان انگشتان کاتب است که او را چنانکه خواهد میگرداند».هرچند یک تدقیق منقّدانهء قدیمترین و صحیح‏ترین‏ سید پیغمبر و تعلیمات او ما را خیلی کمتر جرأت میدهد که او را مثل یک صوفی‏ مشرب یا دارای یک طریقهء باطنی و سرّی ملاحظه بکنیم باوجوداین باید بدون احتیاط اعتراف نمود که عقیدهء صوفیهای معتدل و حتّی علما و متکلّمین‏ فلسفه مشرب مانند غزالی(متوفی 505)این بوده است.

(2)عقیده‏ای که بموجب آن تصوّف را باید بنظر یک دافعهء خیال آریائی‏ بر ضدّ مذهب سامی که بر آن بجبر تحمیل شده نگریست.این عقیده دو شکل‏ دارد که بطور خلاصه میشود آنها را باین عبارت بیان کرد.اصل هندی‏ و اصل ایرانی:شکل اوّلی آنست که از بعضی شباهت‏های ظاهری که میان‏ طریقهء صوفیّه در درجهء مفرط و تکامل یافتهء آن و بعضی از طریقه‏های‏ (1)ولی جامی(در نفحات صفحهء 62)وفات او را در سنه 258 ذکر میکند.

هندی و مخصوصا ودانتاسارا موجود است ملتفت بمشابهت این دو طریقه‏ شده و فرض میکند که این شباهت(که به عقیدهء من در آن مبالغه شده و بیشتر ظاهری است تا اساسی)میرساند که این دو ترتیب منشأ متّحد داشته‏اند که آنرا باید در هند جست.اقوی اعتراض بر این عقیده این‏ حقیفت تاریخی است که باوجوداینکه در عهد ساسانیان و مخصوصا در قرن‏ ششّم میلادی در عصر انوشیروان یک اندازه مبالغهء افکار و ارتباطی در میان‏ ایران و هند بوقوع رسید معذلک هیچ اثری نتوان یافت که از هند بایران‏ در دورهء اوایل اسلام نفوذ کرده باشد(و بمالک اسلامی دیگر بطرق‏ اولی نفوذ هند کمتر بوده)یعنی تا زمانیکه طریقهء صوفیّه ظهور و تکامل‏ یافته و قوام و رواج گرفته بود هیچ نوع اثر سرایت عقاید از هند بایران‏ دیده نمیشود.مدّتی بعد از تکامل و انتشار تصوّف بود که البیرونی اوّلین‏ مسلمانی که زبان سانسکریت و جغرافی و تاریخ و ادبیّات و عقاید و خیالات‏ هند را تحصیل کرده بود تازه تذکرهء معروف خود را نوشت.چنانکه فون کریمر1 اثبات کرده است خیلی ممکن و محتمل است که مدّت زیادی بعد از این عهد تأثیر زیادی از خیالات هندی در نشوونمای تصوّف بعمل آمده باشد.شکل‏ دیگر یعنی شقّ ایرانی عقیدهء دافعهء آریای تصوّف را بنظر یک محصول خالص‏ ایرانی مینگرد.جهل نسبی ما بجریانات داخلی و باطنی افکار خیالات‏ در عصر ساسانیان حّلاجی این عقیده را با یگانه دلیل و قیاس صواب یعنی‏ راه تاریخی مشکل میکند ولی چنانکه ما دیدیم همهء صوفیهای اوّلی از نژاد ایرانی نبودند و بعضی از متصوّفین معروف و با نفوذ متأخّرین مانند شیخ‏ محیی الدّین ابن العربی متوفّی سنه 638 و ابن الفارض متوفّی سنه 632 عربی زبان بودند که در عروق آنها یک قطره هم خون ایرانی نبوده‏ و باوجوداین محیی الدّین یک نفوذ و تأثیر عظیمی بر عقاید و نوشته‏های‏ اغلب صوفی‏های معروف و فرد کامل اجرا کرده است مانند عراقی متوفّی‏ سنه 676 که لمعات او تماما از نوشته‏های محیی الدّین اخذ و انتزاع شده‏ است و اوحد الدّین کرمانی متوفّی سنهء 696 و بطور غیر مستقیم جامی متوفّی‏ سنه 897 که خیلیمتأخّرتر است و هنوز هم امروز مؤلّفات محیی الدّین‏ (مخصوصا فصوص الحکم)در میان متصوّفین ایران بشیوع مطالعه و با دقّت تحصیل میشود. (3)عقیدهء تأثیر فلسفهء اشراق یونان است‏2.آن اندازه و قسمتی از تصوّف که منشأی لازم دارد خیلی محتمل است که آن منشأ بیشتر از هر چیز و هر طریقه از فلسفهء اشراق اخذ و اقتباس شده باشد یعنی قطع نظر از مایهء طبیعی و مادّهء ذاتی آن‏که در واقع یکی از ظهورات مستقلّ آن احساسات و خیالاتیست که چون دفع احتیاج و تسکین شوق یک طبقه‏ای از طبایع و مشربهائیرا میکند که در هر عهد و عصر و در متمدّنترین اقوام هم بوده است باید آنرا در حقیقت بنظر یک ظهور خودروئی نگریست که باشکال متشابهه ولی غیر مرتبطه در هر جائی که خیال بشری بمسائل من این و الی این و متی در خصوص‏ روح مشغول است پیدا میشود،گذشته از این مایهء اصلی شکل مخصوصی‏ نیز که این خیال و عقیده در دروهء اسلامی گرفته و تکامل یافته و طریقت‏ معیّنی شده همانا منشأ آن شاید بیشتر از همه فلسفهء اشراق بوده است. این عقیده که من مدّتها آنرا داشتم بعدها از طرف شاگرد و دوست‏ من نیکلسون‏1در کتاب خود موسوم به منتخبات دیوان شمس تبریزی‏ بیان و حلاّجی شده ولی مشارالیه در این باب سهو میکند که میگوید «اسم پلوتینوس‏2در مشرق مجهول بود»زیرا که اسم این حکیم صریحا در کتاب الفهرست(صفحهء 255)ذکر شده اگرچه اغلب در سایر کتب‏ مثلا کتاب الملل شهرستانی از وی بعنوان الشّیخ الیونانی حرف میزنند. پورفیری‏3بمسلین بیشتر از او معروف بوده و هفت یا هشت عدد از مؤلّفات او در الفهرست تعداد شده(صفحهء 252)ولی حتّی باوجود تسلیم ارتباط میان تصوّف و طریقهء اشراق باز چندین مسائل‏ ثانوی دیگر باقی میماند که در درجهء حالیّهء علم ما هنوز حلّ آنها و دادن یک جواب قطعی بدانها میسّر نیست و آن مسائل از این قرار است:اوّلا فلاسفهء اشراقیّون چه موادّی از فلسفهء خودشان را اصلا از مشرق زمین و مخصوصا از ایران عاریت گرفته و اخذ کرده‏اند،چه‏ از قراریکه ما از شرح حال و تاریخ حیات پلوتینوس که پورفیری نوشته‏ صریحا میبینیم که وی بایران رفته بوده که فلسفه‏ایرا که در آنجا تعلیم میشده‏ تحصیل کند.ثانیا تا چه اندازه آن هفت نفر فلاسفهء اشراقی بیزانسی که از وطن‏ خودشان بواسطهء تعصّب ژوستینیان‏4رانده شده و در ایّام سلطنت نوشیروان‏ در دربار ایران پناه گزیده بودند عقاید خود را در ایران نشر کرده یا مدرسه بنا کردند؟در قرن سوّم که دورهء طلائی اسلام بود فلسفهء اشراق‏ قطعا در میان مسلمین دانا و متتبّع خوب معلوم بود ولی تا دو سئوال فوق‏ بطور قطع حلّ نشود ما نمیتوانیم رفع این احتمال را بکنیم که عقاید اساسی‏ این فلسفه اگر هم از مشرق زمین اخذ نشده اقلاّ مشرقیان در زمان خیلی‏ قدیمتری بدان آشنا بوده‏اند5. (4)عقیدهء منشأ مستقلّ،چنانکه اشاره شد این احتمال نیز در ضمن‏ باقی میماند که طریقهء صوفیّه در اسلام ممکن است یک نشوونمای بکلّی مستقلّ‏ و ذاتی داشته باشد.نیکلسون گوید اتّحاد دو اعتقاد مستلزم آن نیست که‏ یکی از دیگری ناشی شده باشد و ممکن است هر دو از یک سبب یا اسباب‏ متشابهه بعمل آمده باشند.هر کس کتاب قشنگ و دلکش وگان‏6را موسوم‏ (1) Arthur Nicolson (2)پلوتینوس Plotinus همان حکیم یونانی نژاد معروف اشراقی است از اهل‏ مصر که مؤسس حکمت اشراق است و در سنهء 205 میلادی تولّد و در سنهء270 وفات یافته.در مشرقزمین و میان مسلمین ظاهرا بواسطهء التباس اسم او با پلاتونوس که‏ افلاطون متوفّی سنهء 327 قبل از میلاد باشد حکمت اشراقی را بافلاطون نسبت داده‏اند. فرنگیها هم این فلسفه را طریقهء جدید افلاطونی مینامند[ادارهء کاوه‏]. (3)پورفیری یا فرفوریوس حکیم اشراقی یونانی در سنهء 232 میلادی در سوریّه‏ تولّد و در سنهء 304 در روم وفات یافته.مشارالیه شاگرد فلوطینس(پلوتینوس) سابق الذّکر بود[ادارهء کاوه‏]. (4)ژوستینیان از سنهء 528 میلادی تا سنهء 565 امپراطور بیزانس بود. فلاسفهء اشراقی را زجر و طرد کرد و آنان به طیسفون مهاجرت و بدبار نوشیروان‏ پناه بردند[ادارهء کاوه‏]. (5)فلسفهء اشراق که در مدسهء یونانی اسکندریّه در قرن سوّم میلادی نشوونما یافت در واقع از اختلاط فلسفهء مشرقی با فلسفهء افلاطون و ارسطو پدید آمد.مؤسس‏ این فلسفه چنانکه ذکر شد فلوطینس و مروّج آن تلامذهء او و بالخصوص فرفوریوس بود. توضیح اساس این فلسفه خارج از حیّز ما نحن فیه است‏[ادارهء کاوه‏]. (6) Vaughan

به«ساعاتی باصوفیان»خوانده باشد بآسانی ملتفت این نکته خواهد شد که‏ بعضی شباهت‏های عجیب و واضح هم در مادّه و هم در شکل در کلمات‏ صوفیائی که از مختلف‏ترین ادیان و ممالک و اعصار هستند موجود است‏ که قریب بیقین است که در میان آنها هیچ ارتباط خارجی نبوده است‏ و من میتوانم جسارت کرده و ادّعا کنم که خیلی از بیانات اکارت‏1 و تولر2یا سانتاترزا3را اگر بفارسی ترجمه کنند بآسانی مانند کلمات‏ مشایخ صوفیّه رایج و در السنه و افواه دائر خواهد شد.

تکلمه راجع بشرح تاریخ زندگی سیّد جمال الدّین اسد ابادی‏ معروف بافغانی

در شمارهء 3 کاوه(سال دوّم-دورهء جدید)تاریخ زندگی سیّد جمال الدّین را در ضمن باب«مشاهیر مردمان مشرق و مغرب»از مآخذ کتبی و شفاهی مشرقی و اروپائی تا آنجا که در آنزمان برای ما در حیطهء امکان بود در نتیجهء تتبّع و استقصاء بالنّسبه کاملی درج نمودیم‏ و چون با همهء سعی ما در ترتیب منظّم و متوالی رشتهء تاریخ زندگی‏ و گذارش آنمرد نامی باز بعضی نقاط تا اندازه‏ای تاریک مانده بود در خاتمهء مقاله از ارباب فضل و اطّلاع و خصوصا از کسانیکه شخصا اطّلاعی دربارهء وی دارند تمنّا نمودیم که لطف فرموده اطّلاعات خود شانرا محض خدمت بتاریخ ملّی بادارهء کاوه بنویسند.اینک مکتوب بسیار مفید و مهمّی از بندر عبّاسی از جناب میرزا محمدّ علی خان سدید السّلطنه‏ در این باب رسیده که کمال اهمّیت را دارد زیرا علاوه‏براینکه معظّم له‏ شرح ورود اوّل سیّد را از لندن بایران در سنهء 1303 و نزولش‏ ببوشهر و مدّت اقامتش را در آنجا نوشته عین کاغذی را هم که سیّد جمال الدّین بخطّ خودش بپدر سدید السّلطنه نوشته با سه قطعه عکس‏ سیّد در ادوار و اشکال مختلفه بادارهء کاوه فرستاده‏اند که ما ذیلا آن‏ عکسها را که بقول معظّم‏له از پدر یادگار داشته‏اند عینا با عکس چاپ‏ کاغذ خود سیّد درج میکنیم:

ابتدا باید بگوئیم که مشروحهء جناب سدید السّلطنه درست همان نقطه را روشن میکند که در مقالهء کاوه تا اندازه‏ای تاریک مانده بود یعنی چنانکه‏ در حاشیه‏3از ستون اوّل از صفحهء 8 شمارهء 3 گفته شده بود این‏ فقره در احیای ترتیب کامل دورهء زندگانی سیّد برای نگارندهء آن مقاله‏ تاریک مانده بود که پس از آنکه سیّد در اوایل ماه صفر سنه 1303 از لندن بیرون رفت تا وقتیکه در حدود ماهربیع الثّانی(یا قدری پیش‏ از آن)سنه 1304 بطهران رسید در کجاها بوده است.

جناب میرزا محمّد علی خان سدید السّلطنه پسر حاجی احمد خان‏ سرتیپ‏4است که بقول خود ایشان مرحوم حاج احمد خان والدشان‏ در بغداد ساکن بوده و سدید السّلطنه در سنه 1291 در آنجا متولّد شده‏ و پس از یک دو سالی از آن تاریخ حاجی احمد خان برحسب امر مرحوم‏ میرزا یوسف مستوفی الممالک«ترک مهاجرت ایران کرده با خانهء خود ببوشهر آمد و در آنجا مقیم شد»خود سدید السّلطنه چنانکه از نگارش‏ و ترتیب عالمانهء تحریرات وی معلوم میشود از جملهء فضلای متتبّع و نقّادی‏ میباشد که بندرت و مخصوصا بدبختانه در گوشه‏های ایران پیدا میشود و بقایای‏ (1) Eckart (2) Tauler (3) Santa Teresa (4)کتاب«تاریخ بیداری ایران»ویرا«حاج احمد خان سرتیپ مسقطی» مینامد و فرصت شیرازی در کتاب«دبستان الفرصه»ویرا«وزیر مسقط»میخواند. عصری هستند که معالم علم و ادب و فضل و تحقیق هنوز مندرس نشده بود و مانند حال امروزهء پایتخت ایران از تأثیر اصول آزادی(!)الفاظ از دلالت‏ و کلمات از قید اعراب و جمله‏ها از بند حسن ترکیب و انسجام و نویسندگان‏ از قید تحقیق و تتبّع آزاد نشده بودند و حرّیت کامله در شیّادی و تلفیق‏ و خلط و خبط در لغت و ادب و تاریخ موهبت نشده و فضلا در تحت‏ «استبداد»اساتید علم و ادب مقیّد و مجبور بدقّت و صحّت و تحقیق و انتقاد بودند.از نوشته‏های مشار الیه پیدا است که بطریقهء انتقادی ضبط و تحقیق علمای سلف مشرق و معاصرین فرنگی آشنا است و در تواریخ‏ و اسماء دقّت لازم دارد.خلاحهء مشروحهء مفصّل ایشان در باب سیّد جمال الدّین که معظم له در سه صفحهء بزرگ مرقوم داشته‏اند ذیلا درج میشود:

در 16 شعبان سنه 1303 دربان کاروانسرای«کربلای عوض» با پاکتی بمنزل حاج احمد خان پدر سدید السّلطنه وارد میشود حاجی احمد خان پساز خواندن کاغذ فورا بیرون رفته بعد از چند دقیقه با یک نفر سیّد جلیل القدر مراجعت میکند و آن سیّد همانا جمال الدّین افغانی بوده. عکس چاپی عین کاغذی که جمال الدّین بخطّ خود توسّط بوّاب کاروانسرای‏ مزبور بحاج احمد خان فرستاده بود ذیلا ثبت است:

صفوة اولی الهمم و قدوة ارباب الشمم السرتیپ‏ الحاج احمد خان لازال مصونا بعنایة الرحمن‏ انّی قد حللت الآن ببلدة انت ساکنها و منک بهجهة و بک محاسنها فکتبت الیک مذه الوریقة زعما منّی انّک بتقلبّک بین اطوار الزمان‏ و اختبارک اجناس ألانسان ترغب ان تلاقیکل من وعک‏ الذهر و حنّکه العصر و لو کان فی کنّ حقیر متربعا علی حسیر فان کان الأمر کما رأیت فیا لحظی الأوفر والاّ فلست و اوّل‏ من غرّه القمر-و انّی جهلا بمحلاّت الاقامة فی مذه البلدة نزلت فی خان خرب عفن لایسکنه الاّ الصدلیک و الدوباش‏ بسمّی(بکاروان‏سرای کربلای عوض)والسّلام. جمال الدّین الحسینی الافغانی‏ عکس عین کاغذ سیّد جمال الدّین که اصل آن در ادارهء کاوه ضبط است

سیّد جمال الّدین مدّتی در بوشهر در خانهء حاجّ احمد خان ماند1.در این مدّت بتربیت و تعلیم سدید السّلطنه که در آنوقت 12 ساله بوده‏ (1)فرصت شیرازی در کتاب دبستان الفرصه نوشته که سیّد بواسطهء سوء مزاج و علّتی مجبور باقامت در بوشهر شد.